

فلسفه فقه مقارن^۱ آیت الله ابوالقاسم علیدوست

چکیده

فلسفه فقه مقارن جزو فلسفه‌های مضاف است و ناظر از بیرون به آن علم نگاه می‌کند. در تاریخ علم‌الخلافت‌نویسی و فقه مقارن هم می‌بینیم که در آغاز، همان ردیه‌نویسی بوده است با این تفاوت که انگیزه آن ردّ و تقویت جریان خود بوده است. این ردیه‌ها را از شافعی بر مالک داریم تا اوایل قرن چهارم افرادی مثل محمدبن احمد بغدادی و طبری و طحاوی و ابن‌وراق.

استاد می‌گوید ما حضور شیعه در این زمینه را از قرن چهارم می‌بینیم. شاید اولین کتاب در زمینه علم‌الخلافت و ردیه از شیخ مفید باشد؛ ولی اثر ماندگار، مفصل و جامع‌تر همانا کتاب‌الخلافت شیخ طوسی در قرن پنجم است. استاد در تحلیل جریانات تاریخی فقه مقارن به سه جریان زیر اشاره می‌کند:

جریان اول: علم‌الخلافت به‌عنوان یک دانش نه روش و متد؛ جریان دوم: حرکت ردیه‌نویسی و جریان سوم: فقه مقارن به‌منزله یک روش نه یک علم.

او در سومین جریان به فقه مقارن به‌عنوان یک روش می‌نگرد. او به ادله مخالفان فقه مقارن اشاره می‌کند: دلیل اول: ترویج باطل؛ دوم: نداشتن ثمره و اتلاف عمر؛ سوم: خطر سنّی‌زدگی و چهارم: شبیه‌شدن فقه به تاریخ. او درنهایت به ادله موافقان فقه مقارن می‌پردازد که عبارت است از: کمک به فقه شیعه؛ و همگرایی و حل مشکلات.

۱. این گفتار توسط آقای امیر محمدیان استناددهی شده است. برای آشنایی با سخنران رک: پایان نشست.

بسم الله الرحمن الرحيم

در موضوع فلسفه فقه مقارن با توجه به فرصت اندکی که هست، اگر خواسته باشم یک بحثی که مشبع باشد ارائه کنم سخت است ولی نکاتی را عرض می‌کنم که ان‌شاءالله آغازی برای مطالعه بعدی خودتان باشد.

فقه مقارن (که البته گاهی به غلط می‌گویند فقه مقارن با کسر راء) باینکه یک واژه پر کاربستی هست؛ اما فلسفه فقه مقارن اولین بار یا خیلی کم مطرح شده است. سعی می‌کنم بحث‌هایی را که اهم می‌نماید بیان کنم ولی شما این را یک آغاز تصور کنید نه یک انجام.

تعریف فلسفه فقه مقارن^۲

۲. در یک تعریف جامع باید گفت: فقه مقارن یا فقه تطبیقی که مرحله تکامل یافته علم الخلاف است، به دانشی اطلاق می‌گردد که در آن، آرای تمامی عالمان مذاهب، ملاحظه شده و آنگاه برترین آنها بدون تعصبات فرقه‌ای گزینش می‌گردد.

این تعریف را باید جامع‌ترین تعریفی دانست که می‌تواند ماهیت فقه مقارن را ترسیم کند. در تبیین نکته بالا باید گفت فقه مقارن از بدو پیدایش تاکنون اشکال و مراحل گوناگونی را گذرانده که به تبع هر تغییر و تحولی تعریف خاصی برای آن ذکر شده است. در یک نگاه کلی می‌توان این تطورات در فقه مقارن و تعاریف آن را به شکل ذیل بیان کرد:

۱. تبیین اسباب اختلاف فقیهان: برخی از فقیهان فقه مقارن یا علم الخلاف را در قالب بیان عوامل و اسباب اختلاف مطرح می‌کردند، بدون آنکه در مقام نقد و بررسی آنها و ترجیح برخی از اقوال برآیند. بعضی از این فقیهان عبارت‌اند از: ابومحمد عبدالله بن محمد سید (۴۴۴-۵۲۱ق) مؤلف «الانصاف فی التنبیه علی الاسباب التي اوجبت الاختلاف بین المسلمین فی ارائهم»، شاه ولی‌الله دهلوی (د ۱۸۰ق) مؤلف «الانصاف فی بیان اسباب الخلاف» و شیخ محمود شلتوت مؤلف «الاسلام عقیده و شریعه».

۲. جمع‌آوری آرای مذاهب به منظور نشان‌دادن مفترقات مذاهب با یکدیگر، مانند کتاب «الانتصار» سید مرتضی و «کنز العرفان فی فقه القرآن» فاضل مقداد.

۳. جمع‌آوری آرای مذاهب در کنار اثبات فقه استدلالی مذهب خود، توأم با احترام به دیگر مذاهب، مانند کتاب «الخلاف» طوسی.

۴. جمع‌آوری آرای مذاهب به منظور نشان‌دادن مشترکات مذاهب با یکدیگر، مانند «الفقه علی المذاهب الخمسه» محمدجواد مغنیه.

۵. ارائه آرای مذاهب برای اثبات رأی مذهب خویش و ابطال آرای دیگران، مانند «الخلافیات» امام فخر رازی در «تفسیر کبیر».

۶. بررسی آرای سایر مذاهب برای توسعه فقه و اطلاع از نظریات و اطمینان از گزینش احسن آنها، مانند «ذکره الفقهاء» علامه حلی.

۷. جمع‌آوری آرای فقهی مذاهب اسلامی بدون بررسی و سنجش، مانند «موسوعه الفقهیة الاسلامی» (جهت تفصیل بیشتر رک:

طلایه‌دار تقریب، ص ۱۴۸-۱۵۰).

در یک مقایسه اجمالی بین تعاریف ذکر شده با یکدیگر، برتری تعریف نخست که در ابتدای مقاله مطرح گردید، آشکار می‌شود؛ چون براساس این تعریف فقیه موظف است در استنباط احکام، تمامی آرا و اقوال پیروان مذاهب مختلف را در موضوع مورد نظر ملاحظه نموده و آنگاه ضمن بررسی و نقادی عالمانه آنها و فارغ از هر نوع وابستگی به مذهب خاص، رأی صواب و احسن را انتخاب کند. بدیهی است چنین شیوه‌ای مصداق بارز این سخن الهی خواهد بود: «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (زمر، ۱۷ و ۱۸).

باید گفت این تعریف مورد قبول عالمان بزرگی نظیر شیخ محمود شلتوت، محمد مدنی و ... قرار گرفته است و فقه مقارن از سال ۱۹۳۶م براساس روش فوق در دانشگاه الازهر مصر تدریس می‌شود (همان، ص ۱۵۰). فتحی درینی از دانشمندان اهل سنت، در تبیین تعریف ذکر شده برای فقه مقارن می‌گوید: «تقریر آراء المذاهب الفقهیة الاسلامیة فی مسئله معینة بعد تحریر محل النزاع فیها مقرونه بادلته

می‌دانید وقتی کلمه فلسفه به چیزی اضافه شود به آن فلسفه مضاف می‌گویند. فلسفه‌های مضاف مشخص است که بحث‌کننده درون خود آن مضاف‌الیه نمی‌رود؛ بلکه بیرون می‌ایستد و آن را جلوی خودش می‌گذارد و به‌عنوان یک کیس، یک تعین و از بیرون به آن نگاه می‌کند و در مورد آن پدیده صحبت می‌کند. مثلاً وقتی می‌گویند فلسفه فقه یعنی فقه را جلوی خودش می‌گذارد و در اطراف آن بحث‌هایی ارائه می‌دهد. لذا زمانی که می‌گوییم فلسفه فقه مقارن یعنی ما فقه مقارن را جلوی خودمان می‌گذاریم و درباره فقه مقارن صحبت می‌کنیم و معمولاً هم یک بحث‌های خاصی ارائه می‌شود.

تاریخچه سنت ردیه‌نویسی و فقه مقارن^۳

و وجوه الاستدلال بها و ما ینهض علیه الاستدلال من مناهج اصولیه و خطط تشریحیه و بیان منشأ الخلاف فیها ثم مناقشه هذه الادله اصولیا و الموازنه بینها و ترجیح ما هو اقوی دلیلا او اسلم منهجا او الاتیان برأی جدید مدعم بالدلیل الارجح فی نظر الباحث المجتهد» (فقه مقارن، ص ۸۷، به نقل از: بحوث مقارنه فی الفقه و اصوله، ج ۱، ص ۲۲).

۳. از آنجاکه در قرن دوم قمری مذاهب فقهی زیادی در جهان اسلام به‌وجود آمد، چنانکه برخی تعداد آن را ۱۳۸ مذهب می‌دانند، زمینه‌های مستعدی برای پیدایش فقه مقارن بوجود آمد. به گواهی تاریخ، شخصیت‌های زیادی در طول تاریخ تاکنون نقش فراوانی در تکامل فقه مقارن داشتند که در رأس آنان باید از دو شخصیت بزرگ جهان اسلام؛ یعنی امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نام برد. این دو بزرگوار با بهره‌گیری از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) در حلقه‌های درس خویش از روش مقارن در تمامی رشته‌های علوم اسلامی از قبیل فقه، تفسیر و کلام استفاده نموده و مشتاقان حقیقت را از مذاهب گوناگون به‌سوی خود فرامی‌خواندند. در این زمینه سخن ابوحنیفه به‌خوبی گویای این مطلب است آنجا که می‌گوید: «فقیه‌تر از جعفر بن محمد ندیدم؛ زیرا منصور خلیفه عباسی از من خواست مسایل مشکلی را برای پرسش از او تهیه کنم. من ۴۰ مسئله فراهم کردم و نزد منصور رفتم که در حیره بود. جعفر بن محمد را دیدم که در سمت راست خلیفه نشسته بود. مسایلم را یک‌به‌یک مطرح کردم و او جواب می‌داد و می‌گفت شما در این مسئله چنین می‌گویید و اهل مدینه چنان می‌گویند و ما نیز چنین می‌گوییم، چه بسا از ما تبعیت کنند و چه بسا از آنان تبعیت کنند و چه بسا هر دو مکتب با ما مخالفت نمایند تا اینکه هر ۴۰ مسئله تمام شد. آنگاه ابوحنیفه گفت آیا چنین نیست که دانشمندترین مردم عالم‌ترین آنها به اختلاف مردم است.» (طلایه‌دار تقریب، ص ۱۴۰، به نقل از: مناقب ابوحنیفه، موفق، ج ۱، ص ۱۷۳)

شاگردان آن حضرت نیز به تبع او همین روش را در فقه و کلام و سایر علوم اعمال می‌کردند، چنانکه معاذ بن مسلم به امام صادق (ع) عرض کرد: «هرگاه کسی پیش من می‌آید و او را می‌شناسم که مخالف شما است، با او از نظرات دیگران می‌گویم و اگر بدانم که پیرو شما است، سخن شما را برای او نقل می‌کنم و چنانچه ندانم که بر چه مرامی است، نظرات شما و دیگران را برای او باز می‌گویم تا او خود هر چه بخواهد از میان آنها برگزیند. امام فرمود خدایت رحمت کند، همین‌گونه عمل بکن.» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۲۲، ترجمه از: طلایه‌دار تقریب، ص ۱۴۰)

رهبران و امامان اهل سنت نیز هر یک به‌گونه‌ای در تکامل و گسترش این دانش نقش وافر داشتند. دلیل این امر آثار و سیره آنان است که اغلب آنان تقلید و تعصب بر مذهب خاصی را برتافته و از پیروانشان می‌خواستند که به ادله آنان و ادله سایر مذاهب در احکام شرعی نگریسته و بعد از مقایسه آنان با یکدیگر گفتار احسن را برگزینند و در این راستا چه بسا حنفی قول مالکی و حنبلی قول شافعی را برمی‌گزینند. در اینجا به‌عنوان نمونه گفتار برخی از رهبران و عالمان اهل سنت را که فقه مقارن و جستجوی منابع ادله و اقوال را تنها راه رسیدن به قول حق و صواب می‌دیدند، بیان می‌کنیم: ابوحنیفه می‌گوید: «جایز نیست کسی بدون آنکه منابع و ادله فتاوی‌ای ما را بداند، آنها را بپذیرد» (مروان خلیفات، ص ۳۳، نقل از: الانتفاء ابن عبدالبر، ص ۱۴۵؛ اعلام الموقعین ابن القیم، ج ۲، ص ۳۰۹).

ایشان به ابویوسف می‌گوید: «ای یعقوب در برداشت و رفتار ما دقت کن که از کجا آن را به دست آورده‌ایم؛ زیرا ما انسان هستیم امروز سخنی می‌گوییم و فردا از آن عدول می‌کنیم» (جستاری در اندیشه فقهی مذاهب، ص ۷۸، به نقل از: مقلدون و الائمه الاربعه، ص ۳۶). ابن وهب درباره مالک ابن انس می‌گوید: «مالک درحالی‌که پاسخگویی زیاد به مسائل را صحیح نمی‌دانست، به من گفت: ای اباعبدالله اگر به چیزی علم داری آن را بیان نموده و برای آن دلیل اقامه کن و نسبت به چیزی که نمی‌دانی سکوت کن، مبادا برای خودت نسبت به مردم قلاده سوئی قرار دهی (مسئول ضلالت آنان گردی)» (ما رواه الاکابر عن مالک، محمد بن مخلد مروزی، ص ۵۸؛ جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۱۴۵).

شافعی می‌گوید: «اگر روایت صحیحی از پیامبر (ص) برخلاف آنچه گفته‌ام، وجود دارد، آن روایت مقدم است و از من تقلید نکنید» (سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۳۳). همچنین ذهبی از او نقل می‌کند: «هرگاه حدیثی صحیح بود، نظر من همان است و چنانچه حدیث صحیحی یافتید، سخن مرا [در صورتی‌که مخالف آن بود] به دیوار بکوبید» (همان، ص ۳۰؛ نیل الاوطار، شوکانی، ج ۶، ص ۸۳؛ تحفه الاحوذی، ج ۴، ص ۴۵۰).

احمد بن حنبل می‌گوید: «از من تقلید نکنید و از مالک و ثوری و اوزاعی هم تقلید نکنید، شما هم از منابعی که آنان گرفته‌اند، مطالب را اخذ کنید» (اضواء البیان، شنفی، ج ۷، ص ۳۴۷). همچنین در جای دیگری می‌گوید: «تقلید از دیگران در دین نشانه کم‌دانشی است؛ زیرا آنان از خطا در امان نیستند» (همان).

از متأخران نیز عالمان زیادی از اهل سنت به اجتناب از تعصبات مذهبی و فرقه‌گرایی تذکر داده و از مردم خواسته‌اند به تحقیق در مبانی و ادله مذهب خود و دیگران نگرسته تا بتوانند قول احسن را گزینش کنند، چنان‌که امام/بوشامه می‌گوید: «کسی که به فقه اشتغال دارد، سزاوار نیست که به یک مذهب اکتفا کند؛ بلکه بهتر است احتیاط نموده و در هر مسئله‌ای نزدیک‌ترین نظریه را به کتاب خدا و سنت بپذیرد و این عمل حتی برای کسانی که به علوم مقدماتی اجتهاد آشنا باشند، آسان است» (طلایه‌دار تقریب، ص ۱۷۰). در مسلم الثبوت آمده است: «واجب‌کردن تقلید از مکتب فقهی معینی، تشریح و بدعت‌گذاری است. اگر در اختلاف علما ملزم به مکتب فقهی معینی شویم، دچار عسر و حرج و سختی خواهیم گشت.» (طلایه‌دار تقریب، ص ۱۷۱، به نقل از مقدمه مقارنه المذاهب فی الفقه، شلتوت)

عالم بزرگ معاصر اهل سنت شیخ سید سابق در مقدمه کتاب فقه السنه نسبت به سعی امامان مذاهب اربعه در هدایت مردم به دین الهی و تأکید آنان در عدم مرجعیت خویش برای مردم می‌نویسد: «امامان اربعه تمام سعی‌شان را در هدایت مردم به اسلام به کار برده و آنان را از تقلید خویش باز می‌داشتند و پیوسته می‌گفتند جایز نیست برای کسی گفتار ما را بدون آنکه در دلایل ما اندیشه کند، بپذیرد و می‌گفتند مذهب حقیقی‌شان حدیث صحیح است و غرض اصلی آنان این بود که مردم را در فهم درست دین یاری بخشند» (فقه السنه، ج ۱، ص ۱۳)، سپس در مورد ضعف و سستی مردم در فهم احکام الهی می‌گوید: «اما مردم به سبب کم‌همتی و سستی اراده هر جماعتی به مذهب معینی اکتفا نموده و قول امامش را به منزله کلام قطعی شرع دانسته و به خودش اجازه مخالفت با آن را نمی‌دهد.»

آنگاه آثار شوم تعصب ناآگاهانه برخی پیروان مذاهب را این‌چنین بیان می‌کند: «به سبب تقلید و تعصبات مردم نسبت به مذاهب، امت اسلامی هدایت حقیقی به وسیله قرآن و سنت را از دست داد و باب اجتهاد مسدود شد و به جای آن گفتار و اقوال فقیهان شریعت تلقی گردید و هر کلامی که مخالف آن باشد، بدعت شمرده شده و اعتنایی به آن نخواهد شد» (همان).

شیخ محمود شلتوت در کتاب مقارنه المذاهب فی الفقه می‌نویسد: «چون روح اختلاف در متأخران پدید آمد و تعصب فرقه‌ای آنان را فراگرفت، قوانینی وضع کردند که مردم را از انتقال به سایر مذاهب باز می‌داشت و در اثر این قوانین به جای اینکه فقه مذاهب مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد، به صورت التزاماتی تعصب‌آمیز درآمد و صاحب‌نظران را از اظهار رأی و نظر ممنوع داشت و راه تحقیق در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) را مسدود ساخت و موجب گشت که اجتهاد در فقه اسلامی متوقف گردد» (طلایه‌دار تقریب، ص ۱۵۰، به نقل از مقدمه

من شما را به ۱۳۵۰ سال قبل ببرم یعنی وقتی شخصی به نام محمد بن حسن بن علی بن ابی طالب (معروف به ابن‌الحنفیه) ایشان ذهنش به ایم مباحث هدایت می‌شود یا از سر ماجراجویی یا هرچه، یک سری بحث‌های خلافتی را جمع می‌کند و در اطراف اینها صحبت می‌کند. البته من نتوانستم پیدا کنم که او اثر مکتوبی داشته یا نداشته است؛ اما اولین شخصیتی که از او نام می‌برند ایشان است.

خب می‌دانید آن زمان اختلافات فقهی بین اصحاب بوده است و ایشان می‌آید اینها را جمع می‌کند و بحث می‌کند و از آن زمان یک چیزی به نام *خلافیات* و شاید بعداً به‌عنوان یک دانش به نام *علم‌الخلاف* درآمد.

ایشان متوفی سال ۱۰۰ قمری است و این حرکت ابن‌الحنفیه سرآغازی برای بعدی‌ها مثل محمد بن حسن شیبانی می‌شود که از شاگردان معروف ابوحنیفه که متولد ۱۳۱ و متوفی ۱۸۹ است و عمر چندانی نداشته است. او این رشته را پیگیری می‌کند و خودش حنفی است و فقه عراق و فقه ابوحنیفه را دارد و به مدینه می‌رود که تسلط اهل حدیث است؛ برخلاف عراق که بیشتر به قیاس تمایل دارند؛ زیرا مالک بن انس که فقیه مدینه است مدتی شاگردی مالک را می‌کند و بعد کتابی به نام *الحجّة علی اهل المدینه* می‌نویسد و در آنجا یک مقارنه‌ای بین فقه حنفی‌ها و فقه اهل حدیث که مالکی هستند، می‌کند و بعد این کتاب از می‌نویسد. آقای شیبانی به آنچه ابن‌الحنفیه در قالب جمع‌آوری و تتبع کار کرده بود، حالت ردیه به او می‌دهد و دیگر آن حالت صرف تتبع و جمع‌آوری نیست که بعداً در فرهنگ اسلامی اصطلاحی به نام *ردیه‌نویسی* می‌آید.

ردیه‌نویسی همان *علم‌الخلاف* بوده است با این تفاوت که انگیزه آن ردّ و تقویت جریان خود بوده است.

البته این جریان دیگر قطع نمی‌شود و بعد محمد بن ادریس شافعی که متولد ۱۵۰ و متوفی ۲۰۲ است می‌آید. شافعی سنگ تمام بر ردیه‌نویسی می‌گذارد و طلبه موفق و زرنگ و اهل قلم هم بوده است و پنج تا ردّ از او در

مقارنه المذاهب فی الفقه). ایشان بر همین اساس دستور داد فقه مقارن میان مذاهب اسلامی در دانشکده الشریعه الازهر تدریس شود و آیین‌نامه آن را بدین صورت تنظیم کرد:

۱. تحقیقات و مطالعات مذاهب فقهی بدون فرق میان مذهب سنی و شیعه است و به‌طور خاص به دیدگاه فقهی احکام و دلایل هر یک از مذاهب چهارگانه اهل سنت و دو مذهب امامیه ۱۲ امامی و زیدی می‌پردازد.

۲. خالص‌کردن حکمی که دلیل راهنمای آن است از جهت‌گیری به‌سوی مذهب استاد یا شاگرد باشد که ثمره مقارنه محقق شود و رأی احسن و راجح میان آرای گوناگون آشکار گشته و تعصبات مذموم فرقه‌ای باطل گردد.

۳. در اصول فقه به‌طور خاص به بیان مواضع اصولی که مورد اختلاف مذاهب شش‌گانه اسلامی سابق است، پرداخته شود.

۴. علم مصطلح الحدیث و رجال حدیث؛ شامل تحقیق و بررسی اصطلاحات حدیثی اهل سنت و مصطلحات مذهب امامی و زیدی همچنین مشتمل بر تحقیق و بررسی رجال مشهور و اصحاب مسانید آنها در هر دو فقه مذهب خواهد بود، افزون بر توسعه‌ای که به تفصیل در مطالعات عالی دانشکده الشریعه داده شده است. (همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱، به نقل از: *دعوة التقرب تاریخ و وثائق*، چاپ مجلس اعلاى شئون اسلامی، قاهره، ص ۲۲۳)

همین عمر ۵۲ سالش می‌آید. ردّ بر احناف و ردّ بر مالک مخصوصاً چون فقه مالک آن زمان فقه غالب می‌شود و حتی منصور دوانیقی در سال ۱۴۸ قمری سفری که می‌رود برای حج از مالک می‌خواهد همه را جمع کند و یک فقه بنویسد که مالک زیر بار نمی‌رود و می‌گوید چون هرکسی تابع یک مذهبی هست صلاح نیست اینها را یکجا جمع کنید؛ اما درعین حال برای حج منصور دوانیقی دستور می‌دهد فقط مالک بن انس و ابن ماجشون فتوا بدهند. او سال ۱۴۸ (یعنی سال شهادت امام صادق علیه السلام) این دستور را می‌دهد.

شافعی این کار را توسعه می‌دهد وقتی ردّ بر مالک می‌نویسد، این در جهان اسلام خیلی صدا می‌کند. البت نه ردّ بر ابوحنیفه. چون ابوحنیفه فقهش تقریباً از ۱۷۰ به بعد منتشر شد. خودش هم با حکومت مشکل داشت که زندان رفت و شلاق هم خورد. فقهش هم بعداً مفصل توسط شیبانی و قاضی ابویوسف مطرح شد.

عرض می‌کنم با این رد شافعی بر مالک، ردیه‌نویسی و علم‌الخلاف در جهان اسلام نهادینه شد و به‌عنوان یک جریان راه افتاد. می‌آییم تا اوایل قرن چهارم که افرادی مثل محمد بن احمد بغدادی در ۳۰۵، طبری در ۳۱۰، طحاوی در ۳۲۱، ابن‌وراق ۳۲۹ که اینها همه ردیه و علم‌الخلاف در جهان اسلام دارند.

ما حضور شیعه را در این زمینه را از همان قرن چهارم می‌بینیم. شاید (من نمی‌توانم دقیقاً بگویم) چون این موارد ادعای آن سخت است؛ ولی اولین کتابی که در زمینه علم‌الخلاف و ردیه می‌شود نام برد از شیخ مفید است که متوفی ۴۱۳ است به نام الاعلام بما انفقت علیه الامامیه. شاید بگوییم آن که اثر ماندگار شد و از همه اینها مفصل‌تر و جامع‌تر بود کتاب‌الخلاف شیخ طوسی است که متوفی ۴۶۰ (قرن پنجم) است.

نکته ادبی

فضلائی محترم توجه کنند که گاهی خود کتاب جزء اسم کتاب است مثلاً من لایحضره الفقیه غلط است. مشهد ادبیاتش همیشه خوب بوده است و درستش «کتاب من لایحضره الفقیه» است که خود لفظ کتاب جزء اسم کتاب است و از همین نمونه است کتاب السرائر و دیدم حتی مرحوم حاج آقا بزرگ هم این دقت را نکرده‌اند.

در این قضیه ظاهراً شیخ هم کتاب‌الخلاف دارد و نه خلاف شیخ طوسی و این اوج اطلاعات شیخ طوسی را می‌رساند. این جریان هست و جلو می‌آید؛ اما اوج نمی‌گیرد ولی دچار رخوت و سستی و مرگ مغزی نمی‌شود و به کما نمی‌رود.

تا این جریان به جناب علامه می‌رسد که متوفی ۷۰۶ است. یعنی ایشان در قرن هفتم و هشتم مختلف را می‌نویسد که بیشتر ناظر به اختلافات شیعه هست؛ اما به‌رحال این منطق را دنبال می‌کند مخصوصاً در کتاب تذکرة که می‌داند متعرض مسایل سنی‌ها می‌شود. چون تذکرة بعد از شرایع است که دایمی علامه آن را نوشته است و حدود ۱۲ هزار مسئله دارد. من یک موقعی جوان بودم و حوصله داشتم دیدم حدود ۱۲ هزار مسئله دارد. البته این تلاش خودم هست مخصوصاً که سلیقه هم مهم است که چطور بشماریم.

علامه که خواهرزاده محقق حلی است در تذکره این ۱۲ هزارتا را به ۵۰ هزارتا می‌رساند و یک حدس بزیند که رساندن به این عدد با اینکه خود علامه رب النوع جوشش است! ولی من حدس می‌زنم به خاطر بیان مسایل اهل سنت باشد؛ چون آنها درگیر حکومت بودند و یک‌دفعه این‌جوری اوج می‌گیرد.

سپس شهید اول این خط را دنبال می‌کند. کتاب القواعد والفوائد شهید اول در قرن نهم است. ایشان خیلی انظار سنی‌ها را نقل می‌کند. جناب شهید ثانی در کتاب‌های فقهی‌اش خیلی بروز نداده است ولی در زندگی‌اش می‌گویند فقه آنها را هم تدریس می‌کرده است؛ چون برای امرارمعاش می‌گویند ایشان شب‌ها هیزم جمع می‌کرده است. منطقه شهید هم کوهستانی است. بنده لبنان رفتم و دیدم خیلی منطقه سرد و کوهستانی است از این جهت شب‌ها هیزم جمع می‌کرده است و روزها می‌فروخته است و روزها مذاهب مختلف اهل تسنن را تدریس می‌کرده است؛ چون اگر تدریس نمی‌کرد ایشان را از بین می‌بردند. ولی چیزی من ندیدم. حالا دوستان یک تحقیقی بکنند ببینید شهید ثانی در مورد اهل سنت چیزی دارد یا نه.

اما بعد از شهید ثانی یعنی قرن نهم و دهم به این طرف، دیگر علم الخلاف و ردیه‌نویسی به کما می‌رود و دچار مرگ مغزی می‌شود و دیگر اثری نداریم تا همین اواخر که در هند الفتاوی الهندیه سعی می‌کند. مؤلف یک مقداری وارد علم الخلاف می‌شود اما عملاً توفیقی ندارد.

عثمانی‌ها وقتی می‌خواهند قانون اساسی به نوعی قانون مدنی‌شان را بیاورند، تحریر المجله را به دستور سلطان عثمانی در قرن سیزدهم می‌نویسند. این را از همه فرقه منهای شیعه استفاده کردند و در خود مذاهب چهارگانه می‌چرخند ولی عملاً هم از همه استفاده نمی‌کنند. مثلاً در آن ۱۸۵۱ ماده دارد و نمی‌دانم در فقه عثمانی‌ها از فقه غیر احناف هم استفاده شده یا همه از فقه احناف است.

تا اینکه مستحضرید در این قرن اخیر، یک صدایی اول از الازهر مصر بلند شد برای اینکه بیایم مذاهب را به هم نزدیک کنیم و از آن طرف هم که در عربستان که وهابیت حاکم شد.

می‌دانید که فقه وهابیت فقه حنبلی است ولی حکومت عربستان آرام‌آرام تلاش کرد بی‌طرف حکومت کند. لذا شما الآن در عربستان می‌بینید که فقه خاصی نیست و مردمش بیشتر شافعی هستند. آل‌الشیخ حنبلی هستند و آل‌سعود هم که فقه آمریکا را دارند و راحت هستند.

در مصر، سوریه و در سودان حرکتی شد؛ ولی خب به‌عنوان یک صدای علمی از الازهر بود و هم‌زمان زعامت شیعه با آقای بروجردی آن فقیه خوش‌فکر بود. ایشان به این صدا جواب مثبت داد.

جالب است بدانید کتاب الخلاف شیخ داشت فراموش می‌شد شاید خیلی علما نمی‌دانستند هم‌چنین کتابی هست! حالا نه علمای طراز اول بلکه خیلی از فضلا نمی‌دانستند که ایشان دستور چاپ آن را می‌دهد.

تحلیل جریانات تاریخی فقه مقارن

در این سیری که گفتم ما با سه جریان روبرو هستیم که تا اینجا گزارش دادیم. اما الآن تحلیلی جریانات تاریخی فقه مقارن داریم.

جریان اول: علم الخلاف^۴ به عنوان یک دانش نه روش و متد

یک جریان، آشنایی به خلافها است که دارای یک موضوع معین و مسائل مشخص به نام علم الخلاف است و به عنوان یک دانش در اول مطرح می شود. چطور مثلاً می گوئیم فلانی فقیه است، فلانی رجالی است. یعنی هم علم فقه و رجال داریم و هم یک عده هم خلافی بودند. البته اسمشان را من نمی دانم چه می گفتند لابد خلاقین! لذا به عنوان یک دانش که عده ای متخصص آن هستند نه به عنوان یک روش و متد.

جریان دوم: حرکت ردیه نویسی

جریان دوم از حالت علم خارج می شود. ما در مطالعات به این مطلب رسیدیم که اول علم الخلاف بوده است و بعد ردیه. اما ردیه این است که یک نفر برود چهارتا نظر پیدا کند و بعد رد کند و مذهب خودش را تأیید کند. این به نظر من نباید به آن علم گفته شود و این یک حرکت و یک تلاش است نه علم. مثلاً فقیه جزو کارهایی که می کند این است که مثلاً بحث سه طلاق (که در یک مجلس باطل هست) را فقیه ثابت می کند که این حرف اهل تسنن باطل است و اتفاقاً در مصر همین گونه شد و این را از مذهب شیعه گرفتند و قانون مصر گفت سه طلاق در یک مجلس نافذ نیست که این از آثار مقارنه بود.

جریان سوم: فقه مقارن به منزله یک روش

فقه مقارن حداقل در خیلی از زمانها یک روش بوده است و امروزه وقتی می گویند فقه مقارن، البته منظور روش هست و این تعبیر کلمه دقیق نیست؛ چون در واقع منظور روش است و به عنوان یک متد مطرح است.

۴. خلاف، یکی از گرایش های علم فقه است که به تخصصی برتر از علم فقه نیاز دارد. تسلط بر اصول، مبانی و منابع فقه که از آن به /جتهاد تعبیر می شود، مرتبه والایی است که به انسان توانایی می دهد احکام شرعی فرعی را برطبق مذهب خاصی از راه ادله تفصیلی بشناسد. اما رتبه بالاتر را کسی تصدی می کند که علاوه بر کسب این ملکه و تسلط بر مذهب خویش، آرا و ادله مذاهب دیگر را نیز بشناسد و بتواند با موازنه بین آنها رأی برتر و قول صحیح را برگزیند و با ادله ای که خود صحیح و مبری از نقص می داند، قول صحیح را اثبات کند. با آگاهی از علم خلاف و آشنایی با فقه مقارن، این مرتبه بدست می آید. علم خلاف را می توان بر چهار سطح متوالی از آگاهی فقهی اطلاق کرد: ۱. آگاهی از آرا و نظریات فقیهان در مذاهب مختلف فقهی، بدون آشنایی با ادله و بدون قدرت دفاع و موازنه؛ ۲. آگاهی از آرا و ادله مذاهب مختلف، بدون تسلط بر موازنه بین آنها؛ ۳. آگاهی از آرا و ادله مذاهب مختلف و توانایی دفاع جدلی از یک مذهب خاص؛ ۴. شناخت آرا و ادله مذاهب در مسائل مختلف فقهی و قدرت ارزش گذاری ادله آنها و ترجیح قول برتر به صورت برهانی. این مرتبه از علم خلاف همان چیزی است که امروزه فقه مقارن نامیده می شود (الاصول العامه للفقهاء المقارن، ۱۳)

مثلاً شما ببینید فقه آقای بروجردی خیلی نتوانست این روش خود را نشان دهد؛ اما بعضی از شاگردان ایشان مثل مرحوم منتظری در کتاب *دراسات فی ولایت فقیه* از آن به عنوان روش استفاده کرد. این یک کتاب چهارجلدی در موضوع ولایت فقیه است و ایشان نه به عنوان یک علم بلکه به عنوان یک روش استفاده می‌کند که طرفداران و مخالفان جدی دارد.

الآن در دوران معاصر، شما که دارید این فقه مقارن را درس می‌گیرید به عنوان یک دانش نگاه نمی‌کنید؛ بلکه یک روش هست که البته این روش طرفدارانی مثل *آیت‌الله بروجردی* و شاگردانشان دارد و مخالفانی هم دارد مثل بعضی علمای نجف و قم که بشرط لا بودند که نباید نظر سنی‌ها را مطرح کرد.

فقه مقارن، غلطی رایج و مشهور

ابتدا این تذکر را بدهم که این کلمه فقه مقارن درست نیست. فقه را هیچ وقت به روش اضافه نمی‌کنند فقه، فقه است اما دو روش در این باب وجود دارد:

۱. روشی که عده‌ای معتقدند که حتماً باید در فقه مقارنه باشد؛ زیرا یک مصلحت تحسینی و تکمیلی ممکن است داشته باشد نه اینکه لزوماً این گونه باشد؛
۲. روش دیگر می‌گوید اصلاً این شم است و منظور روشن هست.

جواز و عدم جواز مقارنه در فقه

حالا برویم سراغ این بحث که آیا فقه مقارن کار درستی هست یا نه؟ وقتی می‌گوییم فقه مقارن، این مقارن با چی مراد است؟ مقارن با حقوق؟ مثلاً یکی بیاید فقه ما را با حقوق موضوعه مقایسه کند یا با حقوق جمهوری اسلامی یا با کشوری خارجی. اصلاً مقارن با حقوق ایران یا با قانون حقوق به عنوان گزاره‌هایی که ممکن است قانون شده باشد یا نشده باشد.

اما بیشتر وقتی می‌گویند فقه مقارن یعنی مقارن با مذاهب فقهی اربعه اهل سنت و ظاهراً شما هم که در اینجا درس می‌خوانید مقارن با اهل سنت است.

البته آنها می‌گویند مذاهب اربعه؛ اما از چهارتا دیگر بیشتر شده است؛ چونکه آنها به سمت انفتاح باب اجتهاد رفتند و دیگر چیزی به نام انسداد باب اجتهاد نمی‌شناسند. این فقه مقارن با مذاهب فقهی اهل تسنن موافقان و مخالفانی دارد و گاهی هم در بحث‌های سیاسی و اجتماعی کشیده می‌شود که آن وقت خطرناک می‌شود. مثلاً در پاکستان بمب‌گذاری می‌شود، آن وقت در قم به فقه مقارن حمله می‌شود!

ادله مخالفان فقه مقارن

بعضی‌ها مخالف‌اند که ما در طول چندسال این مطالب را درآورده‌ایم. از مخالفان چند دلیل دیده‌ایم. حتی یک مصاحبه‌ای از یکی از علمای مشهد هست. معمولاً مخالفان به سه نکته تمسک می‌کنند و اخیراً یک آقای یک مطلبی را گفته که من می‌توانم به آن نکته چهارم بگویم.

دلیل اول: ترویج باطل

این، ترویج باطل است و یعنی چه که حوزه‌ها سهم امام زمان علیه‌السلام را بدهند فقه شافعی بخوانند! اصلاً فقه ما کجا و فقه آنها کجا!

دلیل دوم: نداشتن ثمره و اتلاف عمر

این روش، اتلاف وقت و بی‌ثمر است! ثم ماذا بعد هذا؟ شما حالا فقه اهل سنت را خواندید می‌خواهید عمل کنید؟ آنها براساس استصلاح و استحسان و سد ذرایع عمل می‌کنند و من شمردم گاهی تا چهل و شش منبع برای فقه آنها پیدا کرده‌ام. لذا این قول می‌گوید فایده ندارد، نه اینکه ترویج باطل باشد.

دلیل سوم: خطر سنی‌زدگی

بعضی‌ها می‌گویند خطر افتادن در ورطه سنی‌زدگی است چون شما وقتی هرروز بگویید امام صادق علیه‌السلام این حرف را فرمودند و بعدش ابوحنیفه و شافعی و حنبلی این حرف را گفته‌اند ناخودآگاه یک یکسان‌نگاری بین این افراد با معصوم‌سلام‌الله‌علیه برای شما پیدا می‌شود و بعد ممکن است طلبه نتواند صحیح و سقیم را جدا کند. الآن در قم، طلبه در سطح سه نمی‌تواند پایان‌نامه مقارن بردارد چون صحیح و سقیم را دقیق تشخیص نمی‌دهد و معمولاً آدم ناشی هم تابع آخرین حرف هست چون نمی‌تواند رد کند و این نکته‌ای مهم است.

دلیل چهارم: شبیه‌شدن فقه به تاریخ

اصلاً فقه را از فقه‌بودنش خارج می‌کند و به بروجردی اشکال می‌کنند که فقه ایشان تاریخ بوده و حتی از یکی از علما که از مراجع محترم بوده نقل می‌کنند گفته من سال‌ها درس آقای بروجردی می‌رفتم و بعد رفتم نجف و درس آقای خویی را که دیدم گفتم این فقه است، نه آن!

این در مصاحبه‌ای اخیراً چاپ شده است. البته درس آقای بروجردی یک مقداری فقه بوده و بخشی هم سیر تاریخی انظار بوده که این نظر در چه فضایی آمده است. آن عالم می‌گوید در فقه نجف (آقای خویی) این فقه مدرسه‌ای است نه فقه بروجردی. به هرصورت شما مطالعه کنید شاید به یک‌سری چیزهایی درباره مخالفان فقه مقارن به‌عنوان یک روش برسید.^۵

۵. رک: دبیرخانه شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت «فقه مقارن؛ تطورات و کارکرد آن در تقریب مذاهب، دکتر

محمدرضا رضوان طلب و محمد معینی‌فر.

۶. فواید روش فقهی مقارن:

یک) کشف موارد خلاف و اسباب آن. این امر برای مجتهد نقاط قوت و ضعف اقوال را نیز مشخص خواهد کرد. در اینجا برخی از عوامل اختلاف فقیهان را که از طریق بررسی‌های فقه مقارن استقصا شده است، به اجمال بیان می‌کنیم: الف) اختلاف در محدوده قرآن؛ ب) اختلاف در محدوده سنت.

اما اسباب اختلاف در محدوده قرآن یکی از عوامل زیر است:

۱. اختلاف در قرائتهای متواتر آیات، نظیر اختلاف در اعراب نصب یا جر کلمه ارجلکم در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» (مائده: ۶۷۵) که سبب اختلاف در حکم شستن یا مسح پاها در وضو گردیده است. ۲. اختلاف به سبب اشتراک لفظی، مثل کلمه قرء در آیه «وَالْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» (بقره: ۲۲۸) که مشترک بین دو معنای طهر (پاکی) و حیض است که موجب اختلاف در حکم عده زن‌های مطلقه گردیده است. ۳. اختلاف به سبب اختلاف در فهم و برداشت از نص آیه شریفه قرآن و تفسیر آن.

اما اسباب اختلاف در محدوده سنت به شرح زیر است:

۱. عدم اطلاع از حدیث. توضیح آنکه با توجه به گستردگی منابع حدیثی ممکن است فقهی از برخی احادیث مطلع نبوده و بر همین اساس فتوایی مخالف با فتوای فقیهای دیگر که مطلع از احادیث بیشتری هستند، صادر کند. ۲. احتجاج به حدیث مرسل. چون در اعتبار و عدم اعتبار حدیث مرسل بین فقیهان اختلافاتی وجود دارد، بنابراین یکی از عوامل اختلاف فقیهان را باید احتجاج به حدیث مرسل دانست. ۴. اختلافات مبنایی فقیهان در عمل نمودن به خبر واحد. برخی از مذاهب در عمل به خبر واحد شروطی نظیر عام‌البلوی بودن و مخالف قیاس نبودن را لازم می‌دانند و برخی از مذاهب خبر واحد محفوف به قراین قطعی را حجت دانسته و خبر واحد مجرد از قرینه را حجت نمی‌دانند. بدیهی است چنین اختلافاتی بین فقیهان سبب اختلاف آنان در فتاوا خواهد شد. ۵. تعارض ظاهری بین نصوص. هر چند این امر در محدوده قرآن هم قابل تصور است؛ اما در محدوده سنت بسیار مشاهده می‌شود. از این رو فقیهان در جهت رفع این تعارض مبنایی و روش‌های مختلفی را اتخاذ نموده و معیارهایی را برای ترجیح مطرح کرده‌اند، بنابراین اختلاف آنان در این مبنایی و معیارها سبب اختلاف آنان در اجتهادشان در مسایل فقهی می‌گردد. ۶. تخصیص عمومات قرآن به وسیله سنت: در اینکه آیا عام قرآنی به وسیله سنت قابل تخصیص است یا خیر، بین فقیهان اختلافاتی وجود دارد. جمهور فقیهان سنی و شیعه به جهت آنکه دلالت عام قرآنی بر افرادش را ظنی می‌دانند، معتقدند که این تخصیص جایز است، ولی برخی نظیر ابوحنیفه معتقدند این دلالت قطعی بوده است. بنابراین تخصیص عمومات قرآنی فقط به وسیله خبر واحد یا قیاس جایز نیست، بدیهی است این نوع اختلافات مبنایی سبب اختلافات زیادی در فتاوا خواهد شد. (جهت اطلاعات بیشتر ر.ک: الفقه المقارن، عبدالفتاح کباره، ص ۱۰۴-۱۴۵؛ الاصول العامه للفقه المقارن، محمدتقی حکیم، ص ۴۵-۴۹)

دو) کشف موافقات. در تبیین این امر باید گفت به‌طور کلی مجموعه اختلافات بین مذاهب اسلامی را در چند محور می‌توان تصور

نمود: ۱. اختلاف در مسایل مربوط به اصول دین. شکی نیست که هیچ نوع اختلافی در این امور نظیر توحید، نبوت و معاد بین مسلمانان و پیروان مذاهب اسلامی وجود ندارد. ۲. اختلاف در مسایل فرعی اصول دین. نظیر اینکه آیا رؤیت خداوند در آخرت ممکن است یا خیر، آیا صفات الهی عین ذات الهی است یا از هم متمایز است. باید اذعان کرد که این اختلاف بین مذاهب اسلامی وجود دارد چنان‌که این نوع اختلاف ممکن است بین عالمان هر یک از مذاهب وجود داشته باشد. ۳. اختلاف در مسایل ضروری فقه (احکام عملی). در اینجا نیز شکی نیست که هیچ نوع اختلافی بین مذاهب اسلامی وجود ندارد؛ نظیر اصل وجوب نماز، روزه، زکات و حج. ۴. اختلاف در مسایل فرعی و غیر ضروری فقه. نظیر اختلافاتی که بین فقیهان سنی و شیعه در کیفیت وضو و ارث و سیاست و امثال آن وجود دارد (اقتباس از:

درمقابل برای جریان فقه مقارن، موافقانی هم داریم که اینها به ادله‌ای تمسک می‌کنند؛ مانند:

دلیل اول: کمک به فقه شیعه

موافقان می‌گویند فقه مقارن در رسیدن فقیه شیعه به حقیقت کمک می‌کند. آنها معتقدند فقه ما حتی روایات ما ناظر به فقه و احادیث آنهاست و لذا گاهی جنبه‌ی ایضاحی دارد که اگر آن جنبه نباشد شاید شما نتوانید نقاط مبهم را استفاده کنید. سال گذشته در مکاسب محرمة در بحث کذب در بعضی ادله کذب مرد به همسرش دیدم مطالبی از اهل سنت آمده است؛ اما وقتی کسی این را بخواند به نظر شما در ذهنش نمی‌آید کذب زن به همسرش را ما نداریم اما سنی‌ها دارند و از پیامبر نقل می‌کنند و آیا این کذب مطلق است یا منوط به شرایط خاصی است؟! یعنی الآن نمی‌تواند خواسته همسر را برای خرید فلان چیز اجابت کند و حواله می‌دهد به بعد، ولی قصد خرید هم ندارد چون اولین پولی که دستش بیاید باید قسط وام را بدهد!

طلایه‌دار تقریب، ص ۱۴۷ و ۱۴۸، به نقل از: الموسوعه الفقهیه الکویتیة، ج ۲، صص ۲۹۳ و ۲۹۴). با این مقدمه باید گفت در پرتو عمل به روش مقارن در فقه، علاوه بر کشف موارد اختلافی، نقاط اشتراک فقهی فراوانی نیز روشن می‌گردد و مشخص خواهد شد که بیشتر اختلافات آنها صغروی است بوده و در بیش از ۹۰ درصد احکام و عقاید در تمام مسلمانان با قطع نظر از مذاهب خاصی که بدان معتقدند، اشتراک وجود دارد.

سه) تقریب و وحدت عملی بین پیروان مذاهب اسلامی. باید گفت هرگاه فقیهان مذاهب اسلامی روش فقهی مقارن را مبنای پژوهش‌های فقهی خود قرار دهند، عوامل اصلی اختلاف و تشتت بین مذاهب و پیروانشان از بین رفته و وحدت و همدلی جایگزین آن خواهد شد. چهار) تحول و تکامل در فقه مذاهب اسلامی. در این رابطه شیخ محمد مدنی می‌گوید: «فقه در واقع قانون و مقرراتی است که زندگی فردی و اجتماعی انسان را تنظیم می‌کند، چنان‌که قوانین مدنی بدین منظور وضع شده است. بنابراین چگونه فقیه اسلامی می‌تواند در چهارچوب فقهش به تنهایی زندگی کند با اینکه باید تمام جهات و جوانب را بنگرد و به آنها احاطه پیدا کند و آنچه را بدست آورده است، در کنار دانستنی‌های خود قرار دهد و در نتیجه به علم و شناسایی کامل و همه‌جانبه مسلح گردد تا بتواند با روش خودشان آنها را قانع سازد». ایشان در ادامه می‌گوید: «مکتب‌های فقهی معروف به مذاهب اسلامی براساس تحقیق و بررسی احوال و عرفیات و ظرفیت اجتماع بنا شده است و باید با مصالح عمومی که اساس شریعت است، همگام باشد و کسی که تصور می‌کند فقه اسلامی از آیین زندگی و قوانین اجتماعی برکنار است، درست به اصل حقیقت پی نبرده است» (طلایه‌دار تقریب، ص ۱۶۳). بنابراین اکتفا به یک مذهب خاص در پژوهش‌های فقهی، فقه را از تحول و تکامل و پاسخگو بودن به نیازهای فردی و اجتماعی جوامع گوناگون بشری بازداشته، درحالی‌که فقه مقارن سبب غنای فقه اسلامی شده و نیز قادر به حل نیازهای متنوع بشری خواهد بود.

پنج) اطمینان قلبی نسبت به حکم به دست آمده. در این زمینه شیخ محمد مدنی می‌گوید: «اگر پژوهشگری بعضی از نظریه‌ها را بداند و برخی را نداند، مسلماً رکن بزرگ فقه نزد او منهدم و ویران است؛ زیرا همواره در حال تزلزل و تردید است که مبدا آنچه را کنار گذاشتم و درصدد مطالعه آن بر نیامده‌ام، همان درست و حق بوده است و یا اینکه اگر آن نظریه‌ها را با این نظریه مقرون می‌ساختم، نظرم تحول می‌یافت و حکم تغییر می‌کرد» (همان). درحالی‌که در روش فقهی مقارن این تزلزل مرتفع گردیده و فقیه با اطمینان قلبی به اجتهاد خویش عمل خواهد کرد.

بینید این در روایات سنی‌ها برای جافتادن زندگی آمده است. به نظر شما نباید از این مقارنه استفاده کنیم و این جمله‌ای که از آقای بروجردی معروف است که فقه ما حاشیه بر فقه اهل تسنن^۷ است و عده‌ای قسم خوردند

۷. رک: مجله فرهنگ زیارت، تیرماه ۱۳۹۳، ش ۲۲، سیره و تفکرات تقریبی آیت‌الله‌العظمی بروجردی (رحمه‌الله)، عبدالرحیم اباذری. پاسخ شبهه: مرحوم آقای بروجردی نظریه خاصی در اینجا داشتند که آثار بسیار زیادی در مقام استنباط و اجتهاد دارد. ایشان می‌فرمودند: رسول اکرم(ص) در دوران خودشان فقه را برای مردم تبیین فرمودند. بعضی از این فروع در قرآن کریم آمده؛ اما اکثر این‌ها در قرآن نیامده؛ بلکه به وسیله خود پیامبر اکرم(ص) برای مردم تبیین شده است. آنچه بعداً به معنای سنت پیغمبر اکرم(ص) به عنوان یک مستند برای ما در مقام استنباط به کار می‌رود، همین مطالبی است که پیغمبر فرموده‌اند؛ که شامل همه آن چیزهایی است که ضرورت داشت مردم بدانند و عمل بکنند. به عبارت دیگر، بعضی از این احکام بعداً بیان شده‌اند و به فرمایش صاحب کفایه احکامی هستند که فعلیتشان بعد از ظهور حضرت است. لذا آنچه پیغمبر اکرم(ص) تبیین فرمودند، همان چیزی است که آن زمان لازم بوده است مردم بدانند و به آن عمل کنند. بنابراین ذهنیت مردم از احکام دین، همان مواردی بوده که رسول خدا(ص) تبیین فرمودند. در زمان امیرالمؤمنین، امام مجتبی و امام حسین علیهم‌السلام، یک سری اجتهاداتی از سوی خلفا صورت گرفت که البته وسیع و زیاد نبود. مرحوم شرف‌الدین در کتاب النص والاجتهاد مقداری از این‌ها را بیان فرمودند. فی‌الجمله مشخص بود که خلیفه به عنوان خودش در مقابل پیامبر تصرف می‌کند؛ از قبیل تصرف در نماز تراویح، تصرف در اذان و... اما از اواخر دوران امام سجاد(ع)، مردم نسل‌شان تغییر پیدا کرد؛ صحابه کم شدند؛ تابعین پیدا شدند و ذهنیتی که همه مردم از احکامی که پیغمبر(ص) عنوان فرموده بود کم‌رنگ شد و در این وضعیت، فقها و قضاتی که همه حکومتی بودند، پیدا شدند. مردم به این‌ها مراجعه می‌کردند و این‌ها نیز جواب مسائل فقهی را می‌دادند و چون در نظر بسیاری از مردم، این فتوا با ذهنیتی که از زمان پیامبر مانده بود، منافات داشت، این‌ها گاه اختلاف پیدا می‌کردند و در یک مسئله احکام متعددی گفته می‌شد. همان زمان بود که بحث تخطئه و تصویب در کلام عامه شکل گرفت؛ این مسئله مطرح شد که حکم‌الله واقعی یکی است؛ پس چطور این فقها، انظار متعدد دارند؟ پس این موضوع مطرح شد که خداوند حکم‌الله واحد ندارد و حکم خداوند به تعداد انظار مجتهدین است. خود آقای بروجردی نیز در اصول‌شان چند جا به این مطلب اشاره می‌کنند که «تصویب باطل است، اما اجماع قابل استدلال و استناد برای بطلانش نیست؛ چون اجماع در مسئله فقهی نیست؛ بلکه در مسئله کلامی است.»

وقتی که این تفاوت پیدا شد، در آن زمان مردمی که اهل دقت بودند، به ائمه اهل‌بیت(ع) و امام سجاد(ع) مراجعه می‌کنند و این مسئله در زمان امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام اوج پیدا می‌کند. بنابراین نظر ایشان این بود که در غالب روایاتی که از ائمه(ع) سؤال شده است، پیش‌زمینه‌ای وجود دارد و آن، آرائی است که فقهای عامه و قضات عامه در مسائل مطرح کرده‌اند. آرائی که با ذهنیت مردم و ذهنیت باقیمانده از زمان رسول خدا(ص) تنافی نداشته، کم‌تر مورد سؤال واقع می‌شده و احکامی که تنافی داشته بیش‌تر. بنابراین وقتی راوی از امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام سؤال می‌کرده، ناظر بوده به فتاوی‌خلافی که از ناحیه علمای عامه عنوان می‌شده است.

آقای بروجردی می‌فرماید: عمده مستند در فقه خودمان، روایات ائمه(ع) است؛ اما به این نکته توجه داشته باشیم که این روایات به همین سادگی قابل استدلال و استناد نیستند و فقیه لازم است پیش‌زمینه این روایات - که از آن به شأن صدور تعبیر می‌شود - را بداند؛ این‌که آیا سؤال راوی، هیچ پیش‌زمینه‌ای ندارد یا این‌که راوی بر اساس زمینه قبلی سؤال می‌کند. برای رسیدن به این مهم، آرای اهل تسنن، فقها و قضات عامه در آن عصر باید دیده شود. در اینجا دیگر فتوای ابوحنیفه و مالک مناسب و کارآمد نیست؛ بلکه باید نسبت به آرای پیش از این‌ها - که عمدتاً فقها و قضات عامه‌ی هم‌زمان با امام سجاد(ع) و قبل از آن و اوایل امام باقر(ع) هستند - اطلاع داشته باشیم.

که این حرف را از ایشان شنیده‌اند و عده‌ای هم سخت در مقام ردّ این حرف هستند! ما می‌گوییم این حرف چه مشکلی دارد؟ حاشیه‌ها ابداً و اصلاً به معنی تابع که نیست و گاهی حقیقت را کشف می‌کنید و بعضی وقت‌ها مطلب را نمی‌فهمید و گاهی هم اصلاً جنبه ایضاحی ندارد.

دلیل دوم: همگرایی

یک بحثی هم اخیراً مطرح شده است و آن همگرایی حقوقی است که بنده مطرح کردم و در سایت‌ها و خبرگزاری‌ها هم آمده است. این فرضیه می‌خواهد بگوید در تقریب مسلمانان همش به سمت بحث‌های کلامی می‌رویم. اما آیا می‌توانیم یک وحدت البته من تعبیر به وحدت نکردم به اتحاد هم نکردم بلکه گفتیم همگرایی که کف این تقریب است. آیا همگرایی حقوقی بین مسلمانان امکان دارد؟

نظر من این است که این بهتر جواب می‌دهد تا آن بحث‌های کلامی. چون مرغ هر دوی ما، یک پا دارد و ما هرگز حاضر نیستیم امامت انتخابی را قبول کنیم و آنها هم حاضر نیستند امامت انتصابی را قبول کنند؛ اما در بحث‌های حقوقی به نظرم زمینه دارد و این به پشتوانه این هست که بنده هزاران صفحه از اصول و فلسفه فقه اینها را دیده‌ام و خیلی ما می‌توانیم به هم نزدیک شویم. البته خود آنها هم بعضی‌شان نمی‌فهمند بزرگان‌شان چه گفتند ولی وقتی نزدیک می‌شوید می‌بینید ما به شکل دیگری گفتیم.

این کتاب *فقه المصلحه*^۸ را اگر ببینید مخصوصاً در پیوست‌هایش من بحث کرده‌ام. یا بحث مقاصد را افراد بدون مطالعه می‌خواهند رد کنند و حل مسایل مثلاً بعضی مسایل حکومتی را می‌توان از فقه آنها استفاده کرد و بومی شیعی‌اش کرد و من فقط گزارش دادم.

مانند بحث راه‌های مقارنه یا ابزارشناسی مقارنه که کدام است. ما اگر گفتیم فقه مقارن حرکت مبارکی هست به شرطی است که آن آسیب‌ها حل بشود. خب حالا چه کار باید کرد؟ آیا باید از فقه شروع کرد یا از اصول؟ خب معلوم است که از فقه. نظر فقهای شیعه را هم بگویید، نظر فقهای سنی را هم بگویید. یا باید اصول‌مان را عوض کنیم کما اینکه بعضی‌ها این را می‌گویند که باید اصول عوض شود و اگر بخواهد فقه مقارن روی دهد

حال سؤال این است: ثمره دانستن شأن صدور روایات در فقه و مقام استنباط چیست؟ اثرش در فقه این است که در مقام استنباط و استدلال تا روایتی اطلاق یا عموم دارد، فوراً اطلاق را اخذ نکنیم و به آن اطلاق بخواهیم استناد کنیم. خیلی از این اطلاق‌ها به آن زمینه قبلی انصراف دارند و این در استنباط خیلی کارآمد است.

نظریه ایشان این است. لذا فقه شیعه حاشیه بر فقه عامه است. منظور از حاشیه به معنای مصطلح آن نیست. منظور این است که اگر کسی بخواهد فقه شیعه را متوجه بشود باید این پیش‌زمینه را در نظر بگیرد و آرای فقهای که خلاف آن امر مرتکز بازمانده از زمان رسول خدا(ص) را عنوان می‌کردند بدانند. اینکه اسم این قضیه را حاشیه بودن فقه شیعه بر فقه سنی بگذاریم، خیلی تعبیر خوبی نیست. بسیاری خیال می‌کنند که آغاز فقه سنی از زمان ائمه اربعه بوده؛ در حالی که قبل از این‌ها هم بوده است. اختلاف هم زیاد بود و حکومت مداخله کرد و این چهار مذهب را انتخاب کرد. لذا در اینجا ناچاریم این پیش‌زمینه را در نظر بگیریم.

۸. ناشر: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۸.

بحث‌های کلامی چطور می‌شود؟ چون او به سنت غیر پیامبر اعتقادی ندارد اگرچه به عمل اصحاب و صحابه و تابعین و فقه اهل مدینه و کوفه کشیده شده است. به نظر من از همه اینها مهمتر بحث‌های فلسفه فقه هست مثل استحسان، سد ذرائع و مقاصد الشریعة. ما در کتاب‌مان نشان دادیم که چطور می‌شود این مقارنه از فلسفه فقه مقارن محقق می‌شود و همین روش‌شناسی مقارنه خودش یک مسئله مستقلاً هست.

دلیل سوم: حل بعضی مشکلات

س: بالاخره اول علم‌الخلاف بوده بعد ردیه‌نویسی یا عکس آن؟

ج: بحث مهمی نیست و ثمره مهمی ندارد؛ چون اگر بگوییم از ابن‌الحنفیه شروع شده، خب آن جمع کرده و علم‌الخلاف هست حتی شیبانی هم و شافعی هست که ردیه دارد؛ اما از غزالی دیدم که اول ردیه را مقدم می‌کند. لذا مهم این است که مقارن روش هست نه علم و این حرف‌ها مقدمه بود.

س: اینکه فرمودید فقه شیعه تقریباً حاشیه بر فقه اهل سنت هست یعنی چه؟ مثلاً روایات اهل سنت یا فتاوایشان را در حد تقیید بر فقه شیعه می‌پذیریم؟

ج: من این حرف را نگفتم بلکه این جمله از آقای بروجردی معروف است. بعضی‌ها مثل آقای گرامی تأکید می‌کنند که ما شنیدیم و بعضی‌ها هم مثل نوه ایشان می‌گویند نه همچین جمله‌ای صحیح نیست و اخیراً هم آن عالم مشهد انکار می‌کند. اما اینکه بگوییم فقه شیعه، ناظر به فقه اهل سنت هست در کتاب «روش‌شناسی اجتهاد» که در حال نگارش آن هستیم نتیجه گرفتیم ناظر هست و ممکن است حالت تفسیری پیدا کند. ببینید تفسیر، غیر از تقیید است؛ چون تقیید مال جایی است که اطلاق منعقد بشود و بعد قید بخورد؛ اما بعضی وقت‌ها نباید از جاده انصاف خارج شد چون روایات سنی امکان دارد اصلاً نگذارد اطلاق منعقد بشود.

مثلاً در بحث کذب آیا دروغ به همسر مطلق هست؟ بله هست. وعده بده و عمل نکن! این درست است و اطلاق دارد. اما وقتی با روایت سنی مواجه می‌شوید و ائمه(ع) هم جوری نمی‌گویند که مطلق باشد، در این صورت مانع انعقاد مطلق می‌شود و قهراً مفسر است و بنده هم گفتم جنبه ایضاحی دارد. تقیید متصل نیست چون تقیید متصل تهش تقیید هست بلکه مانع اطلاق می‌شود. چون ما در اطلاق قائل به اطمینان هستیم نه ظن نوعی و اصلاً دیگر اطلاق منعقد نمی‌شود و البته فراتر هم هست.

و یک نظر این است که ائمه ما مسایل مسلم سنی‌ها را یا بخش معتنابه سنی‌ها را که سکوت می‌کردند این خودش امضا است. لذا بعضی‌ها می‌گویند ما می‌توانیم از روایات عامه اوقتی استفاده کنیم که روایات ما ساکت هست و رد نکردند. در واقع سنت تقریری معصوم هست. اگر این‌گونه باشد می‌توان استفاده کرد مگر نشود تقریر باشد. مثلاً مسئله مهمی هست. اما کاری که سنی‌ها انجام می‌دادند و امام رد نکرده این همان سنت تقریری است. لذا سنت تقریری فقط در شیعه نیست؛ بلکه روایات سنی هم سنت تقریر برای معصوم ایجاد می‌کند. اینها مطالبی هست که گفته شده است.

جهت مطالعه بیشتر

- فقه مقارن؛ عبدالکریم بی‌آزارشیرازی، فقه، بهار ۱۳۸۴، سال دوازدهم، ش ۱، (۳۱ صفحه - از ۲۰۲ تا ۲۳۲).
- مبانی اجتهادی فقه مقارن، خداحافظی شیرین با فقه‌های قبيله‌ای، یوسف قرضاوی، مترجم: محمود قدرتی، زمانه، دی ۱۳۹۰، ش ۱۰۷ (۳ صفحه - از ۶۶ تا ۶۸).
- فوائد فقه مقارن، سخنران: ناصر مکارم‌شیرازی، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، پاییز ۱۳۸۲، ش ۷ (۶ صفحه - از ۱۷۹ تا ۱۸۴).
- حکم خوف خیانت دشمن در مهاده با رویکرد فقه مقارن و امکان تسری آن، محمدرسول آهنگران، مهدی نوروزی، فقه، تابستان ۱۳۹۷، سال بیست و پنجم، ش ۲، (۲۰ صفحه - از ۱۲۷ تا ۱۴۶).
- فقه مقارن: چاره‌جویی و تلاش برای رفع اختلافات فقهی، علیرضا فیض، مقالات و بررسی‌ها، بهار ۱۳۵۸، ش ۳۲ و ۳۳، (۱۴ صفحه - از ۸۹ تا ۱۰۲).
- فقه مقارن و اجتهاد در عصر حاضر، سید محمد موسوی‌بجنوردی، ابوالفضل احمدزاده، و کمیل فرحناکیان، مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی، زمستان ۱۳۸۷، ش ۱۴، (۶ صفحه - از ۸ تا ۱۳).
- فقه مقارن و تطور آن، عبدالکریم بی‌آزارشیرازی، فقه مقارن، بهار و تابستان ۱۳۹۲، ش ۱، (۱۲ صفحه - از ۵ تا ۱۶).
- سیری در فواید فقه مقارن، فقه آراسته و پیراسته، ابوالفضل اشجع، زمانه، دی ۱۳۹۰، ش ۱۰۷ (۲ صفحه - از ۵۶ تا ۵۷).
- فقه مقارن راهی برای کشف حقیقت، عابدین مؤمنی، فقه مقارن، پاییز و زمستان ۱۳۹۴، ش ۶، (۶ صفحه - از ۵ تا ۱۰).
- ادوار فقه مقارن در اهل سنت، محمد معینی‌فر، هفت‌آسمان، پاییز ۱۳۹۰، سال سیزدهم، ش ۵۱ (۱۴ صفحه - از ۸۱ تا ۹۴).

آشنایی با سخنران

ابوالقاسم علیدوست (متولد ۱۳۴۰ش ابرکوه یزد) در سال ۱۳۵۴ وارد حوزه علمی شیراز شد و یک‌سال بعد به قم مهاجرت کرد. رسائل، مکاسب و کفایه را نزد مرحوم آیت‌الله ستوده تلمذ کرد و تحصیل دروس خارج را از سال ۱۳۶۰ با درس خصوصی اصول مرحوم آیت‌الله خاتم‌یزدی آغازید. علاوه بر درک محضر آیات عظام مکارم‌شیرازی، فاضل‌لنکرانی، جواد تبریزی و سبحانی، عمده دروس خارج فقه و اصول را در خدمت حضرت آیت‌الله وحیدخراسانی تلمذ کرد. در فلسفه، شرح منظومه را خدمت حضرات آیات گرامی و انصاری‌شیرازی و

اسفار را نزد علمایی چون مصباح‌یزدی، جوادی‌آملی، حسن‌زاده‌آملی، محمدی‌گیلانی و نکونام تلمذ کرد. او از سال ۱۳۷۵ به تدریس خارج اصول و از سال ۱۳۸۲ به تدریس خارج فقه می‌پردازد. استاد با چندین مرکز علمی، پژوهشی و حوزوی نظیر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (واحد فقه و حقوق)، مؤسسه پژوهشی امام خمینی‌ره، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، مرکز تخصصی تفسیر، مؤسسه فقهی اهل‌بیت علیهم‌السلام و شورای مدیریت حوزه علمیه قم همکاری علمی دارد.

اهم کتاب‌ها

- «هدایت تحصیلی طلاب و دانش‌پژوهان»، انتشارات دارالفکر، ۱۳۸۴.
- «نظارت بر تحقیقی موسوم به (نقد فقهی قانون مجازات اسلامی، بخش دیات)».
- «فقه و عرف»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴.
- «فقه و عقل»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱.
- «فقه و مصلحت»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۸.
- «فقه و حقوق و قراردادها (ادله عام قرآنی)»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۹۵.
- «فقه و حقوق و قراردادها (ادله عام روایی)»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۹۵.
- «فقه هسته‌ای»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷.
- «فقه هنر (۱ و ۲)»، مدرسه اسلامی هنر، ۱۳۹۵ و ۱۳۹۷.

برخی مقالات علمی - پژوهشی

- «فقه و عقل» قبسات، ۱۳۷۹، ش ۱۵ و ۱۶.
- «اقتراح: مبانی معرفتی و کلامی فقه»، قبسات، ۱۳۷۹، ش ۱۵ و ۱۶.
- «قاعده نفی غرر در معاملات»، اقتصاد اسلامی، ۱۳۸۲، ش ۹.
- «قاعده نفی سبیل»، مقالات و بررسی‌ها ۱۳۸۳، دوره ۳۷، ش ۴.
- «گستره شریعت»، قبسات، ۱۳۸۳، ش ۳۲.
- «نقش عقل در اجتهاد»، قبسات، ۱۳۷۹.
- «فقه هنر در دو نگاه جامع و تعینات موردی»، قبسات، دوره ۲۰، ش ۷۸، ۱۳۹۴.
- «فلسفه فقه»، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵.
- «فقه تولید، انباشت و کاربرد سلاح‌های غیرمتعارف»، ۱۳۹۲، حقوق اسلامی، ش ۳۸.
- «فلسفه قواعد فقهیه»، ۱۳۹۵، پژوهش‌های فقهی، ش ۲.

برخی جوایز و افتخارات

برنده جایزه جهانی دومین دوره علوم انسانی اسلامی سال ۱۳۹۴.

فقه و مصلحت، اثر برگزیده بیست‌وهشتمین دوره کتاب سال جمهوری اسلامی، ۱۳۸۹.

تحقیق فقه و عرف، رتبه ارزنده و فرهنگ‌ساز همایش کتاب دین و پژوهش‌های برگزیده.

تحقیق فقه و عرف، کتاب سال سازمان تبلیغات اسلامی.

تحقیق مصلحت در فقه امامیه، شایسته تقدیر جشنواره فارابی.

فقه و عرف، پژوهش برتر دبیرخانه دین‌پژوهان ۱۳۸۳؛ پژوهش برتر کنگره دین‌پژوهان ۱۳۸۳؛ شایان تحسین سومین جشنواره علامه طباطبائی ۱۳۸۵؛ اثر ارزنده کتاب دین سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۸۵؛ اثر برگزیده هشتمین کتاب سال حوزه ۱۳۸۵.

فقه و مصلحت، اثر برگزیده دوازدهمین کتاب سال حوزه ۱۳۸۹، اثر برگزیده جشنواره علامه طباطبائی ۱۳۹۰.

کتاب فقه و عقل؛ پژوهش شایان تحسین نخستین جشنواره علامه طباطبائی ۱۳۸۱.

کرسی فقه و مصلحت؛ سومین جشنواره بین‌المللی تحقیقات علوم انسانی فارابی ۱۳۸۹.

تحقیق فقه و عرف؛ پژوهش شایان تحسین جشنواره علامه طباطبائی.

استاد موفق حوزه علمیه قم؛ ۱۳۸۷.

احراز رتبه عالی پژوهش حوزه علمیه؛ ۱۳۸۹.

برگزیده در جشنواره مقالات علمی پژوهشی حوزه ۱۳۹۶ بهمن.

احراز رتبه عالی در آزمون روحانیون حج.